

کرد سر کشتی مجیدین آب	شسته مهدی زجهه کرد آب
در شمشاد مغربا سحاب	ای ز رخسار تان نظری تا
بهر انگشت فاتح ابواب	در کعبه خود تان بخون نور
گرم سیر و از گشته مرغ کباب	سوی در کاهمان بال شبر
وز شما ابدان جهان حجاب	ز ردین ارشاد تمام عمار
تا سحر اقباب گرم شتاب	بهر شب از شوق استار شما
نور بنشیند در بید چشم حجاب	کو بهر دستان ز بر تو خود
سز و از خون جگر زخمش سحاب	بر شما از آنچه رفت از کعبه
بشفاعت کرد بپند حجاب	هیچ سالی نمیشود محروم
چشم منوکت دهد نظر اب	جو اهر از گرد استان شما
با جایت روا کند مجاب	میکند بعد ازین دعا شای
حار کل میجو رتو با هم اب	نادرین گلشن عدالت شبر
کل عیش شما خوش و شاداب	حارا زاران ز با سیر و
با عیان باد دایما سیر اب	عدالتان باد تا ابد قائم
با حکم شما روان چون اب	با و بگر کف شما ز خیز
بزم افاق بپرزقند و کلاب	باشد از نطق حسن جلیق
با داسان تا بر دوزح اب	از شما نقد فعل هر قوی

ریاض صبح که آمد بیدیه مجبور  
سودا اب لا تنظفوا از صفی نور

در جنب بادم ارسیتی	احر شکت تو به مفتح باب
روح عیبی پیش خوی تو	شبنم اقباب عالم اب
خوانده لطف بخود محمد را	قاب قوسینی ساختن حجاب
فی کلکم شکر فانی کرد	که ز ندعو طه با بشکر ناب
مطلع دیگری بوجوه صواب	ساختی جاری از دلیم تا
ان محمد که چون کل سیر اب	جیب افلاک کرده سیر کلاب
حق بدوشش ردای نور اب	شب معراج کرده چون تها
نسبت مر قصبی و هفتون	همچو مهاب و بید سوسناب
گشته ام الکتاب فاطمه	فتح ابواب ارمغان باب
حسن خلق حسن باو نیست	لاله نور چون شادار خواب
هر دم از کربلا ز نو حسین	بچه بوی گلست و بوی کلاب
همه سحر که کل عبادت حق	کرد از زمین عابدین سیر اب
کرده شوق محمد با قسیر	امروز سنهار را بسجواب
صبح جور شنید از رخ صفی	چون کل جعفری بود سیر اب
از تجلی موسی کاظم	گشته چون طور دل شتاب
از رضایت کف چون کلاب	در مقام رضا دل احباب
حسن تعویب از نفی روشن	رح دین دارد از رضایت اب
باشد از فیض حسن غلغلی	مهر عالم بپراز شیم کلاب
عسکون وادی خیرت	بشکر دین از بود شیر اب

شسته